مرحوم شیخ در ادامه به دسته دوم توجه می‌دهد:

«و أمّا الطائفة الثانية، فمنها ما يدلّ على وجوب قبول الحكم عند الترافع مثل قول الصادق عليه السّلام- فی خبر عمر بن حنظلة المتلقّی بالقبول-: «انظروا إلى من كان منكم قد روى حديثنا، و نظر فی حلالنا و حرامنا، و عرف أحكامنا فارضوا به حاكما، فإنّی قد جعلته عليكم حاكما، فإذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فإنّه بحكم اللّه استخفّ، و علينا ردّ، و الرادّ علينا رادّ على اللّه و هو على حدّ الشرک باللّه عزّ و جلّ»، و مثل قوله أيضا فی خبر أبی خديجة: «إيّاكم أن يحاكم بعضكم [بعضا] إلى أهل الجور، و لكن انظروا إلى رجل منكم يعلم شيئا من قضايانا فاجعلوه بينكم حكما، فإنّی قد جعلته قاضيا فتحاكموا إليه».

و وجه الاستدلال بها على التقليد: إمّا لأنّ قبول الحكم يستلزم قبول الفتوى بالإجماع المركّب أو بالأولويّة كما قيل، فتأمّل.

أو لأنّ الترافع قد يكون من جهة اختلاف المتحاكمين فی حكم اللّه (تعالى) فيكون قبول الحكم حينئذ متوقّفا على اعتبار فتواه فی بيان الحكم الشرعی؛ إذ لو لا ذلک لما حصل فصل للخصومة و هو واضح.»[1]

توضیح:

۱. دسته دوم از روایات که در آنها مردم به مراجعه به علما امر شده‌اند. خود انواع مختلف دارند
۲. دو/یک) وجوب قبول حکم عالم در هنگام نزاع
۳. از اینکه باید مردم به قول عالم توجه کنند، به سه صورت می‌توان جواز تقلید را ثابت کرد.
۴. یا بگوییم: اگر حکم عالم را قبول کنیم، باید فتوی را هم بپذیریم، به خاطر اجماع مرکب
۵. یا بگوییم: اگر حکم عالم را قبول کردیم، به طریق اولی باید فتوای او را هم قبول کنیم
۶. یا بگوییم: اختلاف طرفین دعوا، گاه به خاطر اختلاف در حکم است (یعنی چون حکم را نمی‌دانند، و نه اینکه در مصداق اختلاف باشد)، پس قبول حکم عالم، به معنای قبول نظرات فقهی او در تعیین حکم خداست.

مرحوم شیخ سپس به دسته دیگر از قسم دوم اشاره می‌کند:

«و منها: ما يدلّ على جواز الرجوع إليهم من غير تقييد بالرواية أو الفتوى، فيكون بإطلاقه دليلا على جواز التقليد لأهله كما يكون دليلا على جواز العمل بالرواية لأهله، مثل قول الحجّة (عجّل اللّه فرجه)- فی التوقيع الشريف لإسحاق بن يعقوب على ما عن كتاب الغيبة للشيخ، و إكمال الدين للصدوق، و الاحتجاج للطبرسی-: «و أمّا الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا، فإنّهم

[1]. همان

حجّتی علیکم و أنا حجّة اللّه» حیث إنّ الأمر بالرجوع إلی الرواة لو سلّم ظهوره فی العمل بالروایة فمقتضی التعلیل: «بأنّهم حجّة علی الناس من قبل الإمام» وجوب الأخذ بفتاویهم أیضا؛ لأنّ المجتهد یجب اتباعه فی کلّ ما یخبر به، سواء کان نفس الحکم الشرعی أو دلیله، بل یقتضی ذاک التعلیل وجوب الرجوع إلی أقوالهم بعد موتهم أیضا؛ لأنّ موت الحجّة لا یوجب سقوط اعتبار قوله، و یدل علیه أیضا قوله علیه السّلام: «و أنا حجّة اللّه» عقیب التعلیل المزبور الدالّ علی کون حجّیتهم مثل حجّیته علیه السّلام، فإنّ حیاة الحجّة و مماته سیّان فی اعتبار قوله.»[1]

توضیح:

۱. دو/دو) روایاتی که دلالت می‌کند بر اینکه جایز است به علما رجوع کرد (و این رجوع را مقید به فتوای آنها یا روایات آنها نمی‌کند):

۲. اطلاق این روایات، معلوم می‌کند که از اهل روایت باید روایت را اخذ کرد و از اهل فتوا، فتوا را.

مرحوم شیخ در ادامه به دسته دیگری توجه می‌دهد:

در این دسته (دو/سه)، حضرت صراحتاً تقلید از فقیه را جایز برمی‌شمارد.

از این دسته چند روایت مورد استناد شیخ انصاری قرار گرفته است:

«و منها: ما نصّ علی جواز تقلید الفقیه الجامع لسائر شرائط الفتوی کالعدالة، مثل ما فی محکی الاحتجاج عن تفسیر العسکری علیه السّلام فی قوله تعالی:

وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ إِلَّا أَمانِيَّ ... الآیة الواردة فی ذمّ عوام الیهود و النصاری فی متابعة علمائهم فی إنکار آیات النبوّة و آثارها، و هو طویل لا بأس بذکره علی طوله تیمّنا و تبرّکا بذکره، و هو: أنّه «قال رجل للصادق علیه السّلام:

و إذا کان هؤلاء القوم من الیهود و النصاری لا یعرفون الکتاب إلّا ما یسمعون من علمائهم لا سبیل لهم إلی غیره فکیف ذمّهم بتقلیدهم و القبول من علمائهم؟ و هل عوام الیهود إلّا کعوامنا یقلّدون علماءهم فإن لم یجز لاولئک القبول من علمائهم لم یجز لهؤلاء القبول من علمائهم؟

فقال علیه السّلام: بین عوامنا و علمائنا و بین عوام الیهود و علمائهم فرق من جهة و تسویة من جهة:

أمّا من حیث استووا فإنّ اللّه تعالی ذمّ عوامنا بتقلیدهم علماءهم کما ذمّ عوامهم [بتقلیدهم علماءهم] و أمّا من حیث افترقوا فلا.

قال: بیّن لی یا بن رسول اللّه.

[1]. همان، ص۶۰۴

قال علیه السّلام: إنّ عوام الیهود قد عرفوا علماءهم بالکذب الصریح، و بأکل الحرام و الرشا و تغییر الأحکام عن وجهها بالشفاعات [و العنایات] و عرفوهم بالتعصّب الشدید الذی یفارقون [به] أدیانهم، [به سبب آن تعصب، دین خود را فرق می‌گذارند] و أنّهم إذا تعصّبوا أزالوا حقوق من تعصّبوا علیه [و وقتی تعصب به خرج می‌دهند، علیه مخالفین حکم صادر کرده و حق او را زائل می‌کنند]، و أعطوا ما لا یستحقّه [من] تعصّبوا له من أموال غیرهم [و ظلموهم من أجلهم] [به خاطر دوستان حق مخالفین را می‌خورند] و عرفوهم یقارفون [قارف: نزدیک شدن] المحرّمات، و اضطرّوا بمعارف قلوبهم [و عوام یهود این را به معرفت قلبی می‌دانستند که اگر ...] إلی أنّ من فعل ما یفعلونه فهو فاسق لا یجوز أن یصدّق علی اللّه تعالی [به عنوان حکم الهی و واسط بین... نباید تصدیق شود] و لا علی الوسائط بین الخلق و بین اللّه تعالی؛ فلذلک ذمّهم لمّا قلّدوا من عرفوا و من قد علموا أنّه لا یجوز قبول خبره و لا تصدیقه فی [حکایته] و لا العمل بما یؤدّیه إلیهم عمّن لم یشاهدوه و وجب علیهم النظر بأنفسهم فی أمر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله؛ إذ کانت دلائله أوضح من أن تخفی، و أشهر من أن لا تظهر لهم،

و کذلک عوام امّتنا إذا عرفوا من فقهائهم الفسق الظاهر، و العصبیّة الشدیدة، و التکالب [پارس کردن] علی حطام الدنیا و حرامها، و إهلاک من یتعصّبون علیه و إن کان لإصلاح أمره مستحقّا، [در حالیکه مستحق آن است که نه تنها علیه او تعصب نورزند بلکه او را کمک کنند] [و] بالترفرف [دلسوزی] بالبرّ و الإحسان علی من تعصّبوا له و إن کان للإذلال و الإهانة مستحقّا، فمن قلّد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل الیهود الذین ذمّهم اللّه تعالی بالتقلید لفسقة فقهائهم،

فأمّا من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه، مخالفا لهواه، مطیعا لأمر مولاه، فللعوام أن یقلّدوه، و ذلک لا یکون إلّا بعض فقهاء الشیعة لا جمیعهم، فأمّا من رکب من القبائح [و الفواحش] مراکب فسقة فقهاء العامّة فلا تقبلوا منهم عنّا شیئا و لا کرامة. [احترامی هم ندارند]

و إنّما کثر التخلیط فیما یتحمّل [عنّا] أهل البیت [لذلک]؛ [علّت اختلاف در روایات ما هم همین است] لأنّ الفسقة یتحمّلون عنّا فیحرّفونه بأسره [تماماً] لجهلهم، و یضعون الأشیاء علی غیر وجهها لقلّة معرفتهم، و آخرون یتعمّدون الکذب علینا لیجرّوا من عرض الدنیا ما هو زادهم إلی نار جهنّم، و منهم قوم نصّاب لا یقدرون علی القدح فینا، یتعلّمون بعض علومنا الصحیحة فیتوجّهون به عند شیعتنا، و ینتقصون بنا [عیب جویی می‌کنند] عند أعدائنا ثمّ یضعون إلیه [چندین برابر دروغ بر آن اضافه می‌کنند] أضعافه و أضعاف أضعافه من الأکاذیب علینا التی نحن براء منها فیتقبّله

المسلّمون [المستسلمون] من شیعتنا علی أنّه من علومنا، فضلّوا و أضلّوا. اولئک أضرّ علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید [لعنه اللّه] علی الحسین بن علی علیهما السّلام. انتهی الحدیث الشریف»[1]

[1]. همان، ص۶۰۵